

آسیب‌پذیری‌های دولت حسنی مبارک و بسیج انقلابی در مصر

عباس کشاورز شکری^{۱*}
الهه عابدینی نجف‌آبادی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۸
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰

چکیده

یکی از مهم‌ترین تحول‌های سیاسی، طی سال‌های اخیر در منطقه خاورمیانه، وقوع قیام مردمی در کشور مصر و سقوط رژیم حسنی مبارک، پس از سه دهه حکومت در این کشور است. این مقاله به بررسی آسیب‌پذیری‌های دولت حسنی مبارک و نقش آن در بسیج انقلابی می‌پردازد. پرسش اصلی مقاله، آن است که «چگونه آسیب‌پذیری‌های دولت حسنی مبارک به بسیج انقلابی منجر شد؟»؛ برای پاسخگویی به این پرسش، از روش تحلیل اسنادی که از انواع روش‌های کیفی است، استفاده شده است؛ با این روش، اسناد و مدارک موجود، شامل کتب، مقالات و سایت‌ها بررسی شده، با استفاده از نظریات دولت‌محوری، عوامل مؤثر بر آسیب‌پذیری دولت حسنی مبارک و نقش آن در بسیج انقلابی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. یافته‌های تحقیق از آن حکایت‌دارند که مهم‌ترین موارد آسیب‌پذیری دولت مبارک، شامل استقلال دولت از طبقات اجتماعی (جامعه مدنی)، ضعف توانایی دولت در سیاست‌گذاری‌ها، انحصارطلبی دولت و آسیب‌پذیری‌های حاصل از اصلاحات دولت در ترکیب با هم به بسیج انقلابی منجر شده‌اند.

واژگان کلیدی: ، آسیب‌پذیری دولت، بسیج انقلابی در مصر.

*۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شاهد. (نویسنده مسئول: keshavarz@shahed.ac.ir)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد.

مقدمه

طی چند سال اخیر در منطقه خاورمیانه عربی، مجموعه‌ای از چالش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و چالش افکار عمومی و روشن‌فکری در کنار آثار سرایتی ناشی از موج سوم دموکراسی، موجودیت سیاسی رژیم‌های دیکتاتور منطقه را به‌خطر انداخته‌اند؛ این موج تغییر به سقوط حکومت بن علی در تونس، قذافی در لیبی و مبارک در مصر و وقوع زلزله‌های سیاسی در تعدادی از جوامع عربی منجر شد.

مصر به دلیل دارا بودن تمدنی بسیار کهن و به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور عربی - اسلامی، یکی از مهم‌ترین کشورهای اسلامی و از بازیگران اصلی در جهان عرب است. دیرینه تاریخی نو سازی و اصلاحات در این کشور به دو سده پیش برمی‌گردد و نسبت به کشورهای دیگر، دارای بیشترین تعداد گروه‌ها، نهادهای مدنی و جریان‌های سیاسی است (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۱۰۶). با توجه به اینکه حکومت اقتدارگرای مبارک در طول سه دهه، دارای نوعی ثبات بود، سرانجام در ژانویه ۲۰۱۱ سقوط کرد. تحلیل‌گران سیاسی، عواملی متعدد را در سقوط رژیم مبارک برشمرده‌اند؛ یکی از این عوامل، آسیب‌پذیری‌های دولت مبارک است که در این مقاله، سعی بر آن است تا با شناخت ماهیت و عملکرد دولت حسنی مبارک، عوامل مؤثر بر آسیب‌پذیری‌های دولت مصر که به بسیج انقلابی ژانویه ۲۰۱۱ منجر شد، بررسی شوند.

این بسیج انقلابی در جامعه‌ای رخ داد که دارای اقتصادی ناموزون و تحت سلطه اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بود. سلطه‌پذیری از نظام اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و اقتصاد ناموزون از جمله عوامل اقتصادی - اجتماعی هستند که می‌توان آنها را به‌طور تقریبی به تمام جوامع پیرامونی تعمیم داد؛ این عوامل به‌تنهایی نمی‌توانند علل قاطع بسیج انقلابی در مصر محسوب شوند. آنچه باعث تشخیص بسیج انقلابی مصر می‌شود، دولتی است که آشکارا نقشی عمده در صنعتی کردن این کشور برعهده داشته‌است. از آنجاکه دولت مصر از جامعه مدنی به‌طور نسبی، مستقل بود در بسیاری از مسائل اجتماعی، نفوذی چشمگیر داشت. حضور دولت در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی جامعه مصر به قدری زیاد بود که هر فعالیتی خارج از دستگاه دولتی به سختی می‌توانست به‌صورت مستقل انجام‌گیرد. در کشور مصر با توجه به اینکه یک فرد به‌عنوان رئیس‌جمهور همه امور جامعه و حکومت را در اختیار داشت و در تمامی امور دخالت می‌کرد، طبقات مختلف جامعه، رئیس‌جمهور را

منشأ اصلی رنج‌های خود می‌دانستند و به مخالفت با حکومت دیکتاتوری می‌پرداختند؛ بنابراین دولت در دوره مبارک، نقش اصلی را در اداره امور جامعه ایفای کرد و نه تنها در عرصه سیاست و قدرت سیاسی، بلکه در سایر عرصه‌های اجتماعی نیز نقش داشت.

با توجه به نقش مهم دولت مبارک در عرصه‌های مختلف اجتماعی، این مقاله در پی توضیح آسیب‌پذیری‌های دولت حسنی مبارک به‌عنوان یکی از دسته عوامل بسیج انقلابی است. پرسش اصلی پژوهش، آن است که «چگونه آسیب‌پذیری‌های دولت مبارک به بسیج انقلابی منجر شد؟»؛ پرسش فرعی این مقاله، عبارت است از اینکه «استقلال مدیران دولتی از جامعه مدنی چگونه بر ایجاد فرصت سیاسی برای بسیج انقلابی تأثیر گذاشت؟»؛ ضعف توانایی دولت در سیاست‌گذاری‌ها و در رویارویی با جامعه مدنی چگونه به فرصت برای بسیج انقلابی بدل شد؟؛ خشونت ناسنجیده دولت ضد گروه‌های سیاسی چگونه باعث نارضایتی جمعی و سپس ایجاد فرصت برای بسیج انقلابی شد؟؛ و اعمال انحصارطلبانه دولت و همچنین حمایت دولت از تنظیم‌های اجتماعی-اقتصادی غیرمردمی چگونه به فرصت برای بسیج سیاسی بدل شد؟».

الف- مبانی نظری و روش تحقیق

دولت، پدیده‌ای است که ذهن بسیاری از نظریه‌پردازان سیاسی را به خود مشغول کرده است و بر همین اساس، یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها در نظریه سیاسی به‌شمار می‌آید. دولت‌ها از نظر نحوه رفتار و نحوه انباشت، پرداخت و کاربست قدرت سیاسی با هم تفاوت دارند. برای شناخت دولت باید به چیزی غیر از خود این نهاد به معنای محدود آن رجوع کرد. از آنجاکه دولت به‌مثابه قدرت سامان‌یافته شکل‌بندی اجتماعی است، رابطه‌ای اجتماعی را نشان می‌دهد. برای شناخت دولت، باید رابطه دولت با جامعه‌ای وسیع‌تر- جامعه مدنی- که دولت در آن قرار دارد، بررسی شود.

نظریه‌پردازان دولت‌محور با این مسئله مخالف‌اند که گروه‌های خصوصی جامعه می‌توانند از دولت به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد خواسته‌های خود استفاده کنند یا اینکه دولت، کاری جز تبدیل منافع خصوصی افراد و گروه‌ها به تصمیم‌های دولتی انجام نمی‌دهد. از نظر آنان، دولت مهم‌ترین و اغلب، تنها بازیگر زندگی سیاسی است، زیرا این دولت است که برنامه‌ها را تعیین کرده، بدین‌وسیله بر جامعه تأثیر می‌گذارد (چاندوک، ۱۳۷۷: ۴۶ تا ۴۷).

۱- رویکردهای نظریه دولت محوری

نظریه دولت محوری در چهار روایت متمایز تشریح شده است: دولت - استقلال، دولت - توانایی، دولت - فرصت‌یابی و دولت - ساختمان‌گرایی که در این قسمت به طور اختصار بیان می‌شوند.

۱-۱- **رویکرد دولت - استقلال:** دیدگاه دولت - استقلال که در برابر طبقه اجتماعی مسلط، به طور کلی، جامعه مدنی یا دیگر دولت‌ها، بر متغیر استقلال مأموران دولتی تأکید می‌کند؛ طبق این دیدگاه، سیاست مردان، دیوان‌سالاران و مقام‌های نظامی ممکن است هویت، علاقه، آرمان‌گرایی و درنهایت، جهت‌گیری عملی خود را به راهی سوق دهند که با روش گروه‌های سازمان‌یافته در جامعه مدنی یا مقام‌های رسمی دیگر دولت‌ها، بسیار تفاوت داشته باشد؛ در واقع، ممکن است گاهی علاقه‌های مأموران دولتی در انباشت منابع و بسیج جمعیت با علاقه‌های گروه‌های اجتماعی قدرتمند تضاد داشته باشد، بدون اینکه بحثی از عوامل خارجی باشد.

۱-۲- **رویکرد دولت - توانایی:** رویکرد دوم دولت محوری، بر توانایی (یا ناتوانی) بالفعل مادی و سازمانی مأموران دولتی در اجرای موفقیت‌آمیز تصمیم‌گیری‌های سیاسی‌شان تأکید دارد و حتی به توانایی رویارویی دولت با عوامل قدرتمند در جامعه مدنی یا دیگر دولت‌ها توجه می‌کند؛ این دیدگاه بر تغییرهای مربوط به منابع مالی دولت‌ها، قدرت نظامی، دستاوردها یا نفوذ سازمانی در جامعه مدنی به طور عمده توجه دارد. عوامل تعیین‌کننده این تغییرها شامل عقلانیت سازمانی یا دیوان‌سالاری نهادهای دولتی و نیز میزان تهدیدی می‌شود که دولتی از دولت دیگر تحمل می‌کند تا جایی که به آمادگی برای جنگ ملزم می‌شود.

۱-۳- **رویکرد دولت - فرصت‌یابی:** رویکرد سوم دولت محوری به این نکته توجه دارد که «تمایل و جهت‌گیری آشکار دولت، چگونگی بر توانایی گروه‌های فعال تأثیر می‌گذارد تا آنها را به عمل جمعی و اثرگذاری بر سیاست دولت ترغیب کند؟»؛ مطابق این رویکرد، نکته خاص این است که برای اقدام مردم به عمل جمعی و تأثیرگذاری بر خطه‌مشی دولت‌مردان، تحقق «فرصت‌های سیاسی» همراه با اموری مانند نارضایتی و سازماندهی، امری لازم تلقی می‌شود؛ بر اساس این رهیافت، در پایین‌ترین سطح، دولت باید ابزار کافی یا تمایل چندانی به سرکوب خشونت‌بار این گروه‌ها نداشته باشد؛ همچنین ممکن است این گروه‌ها بتوانند در صورت انشعاب دستگاه دولتی، با یک بخش آن، متحد و همدست شوند که این امر به آنها خیلی کمک می‌کند؛ عامل جغرافیای سیاسی نیز سهمی مهم دارد؛

برای نمونه، ممکن است بعضی گروه‌ها با دولت‌های خارجی پیمان اتحاد ببندند و منابعی مهم از آنها دریافت کنند؛ همچنین جنگ‌های بین‌المللی و فزون‌خواهی امپریالیستی، اغلب بحران‌های سیاسی ایجاد می‌کنند که خود باعث به وجود آمدن فرصت‌های غیرمنتظره برای بسیج سیاسی می‌شوند.

۱-۴- رویکرد دولت - ساختمان‌گرایی: این رویکرد بر چگونگی تأثیر دولت در شکل دادن به هویت‌ها، پیوندهای اجتماعی، آرمان‌ها و حتی عواطف کنش‌گران در جامعه مدنی توجه دارد. این رویکرد، بر چگونگی کنش‌های دولت‌های خارجی یا داخلی تأکید دارد که به‌طور آگاهانه، عملی و منطقی، پیش از هر چیز، باعث بروز بعضی نارضایتی‌های جمعی هیجان‌ها، هویت‌ها، آرمان‌ها و فعالیت‌های جمعی می‌شود.

دیدگاه‌های دولت‌محوری درخصوص این پرسش که «چرا جنبش‌های انقلابی، برخلاف دیگر انواع جنبش‌های اجتماعی، قبضه‌کردن یا سرنگون‌کردن قدرت دولتی را هدف خود قرار می‌دهند؟»، چنین پاسخ می‌دهند که دولت، مقررات را به‌صورت قانونی یا غیرقانونی در صورتی که لازم باشد با خشونت اجرامی کند؛ بنابراین ایجاد هرگونه تغییر ریشه‌ای در مقررات، مستلزم دسترسی به قدرت دولتی است؛ بر همین اساس، دولت‌ها به دلیل داشتن قدرت زیربنایی بالقوه و بالفعل، به‌ضرورت، آماج قیام‌های انقلابی قرار می‌گیرند. جنبش‌های انقلابی، موفق خواهند بود که دست‌کم، بتوانند بخشی از قدرت دولتی را به‌دست آورند؛ در واقع، دولت پیشین باید سرنگون شود، زیرا اگر دولت مستقر بتواند در برابر چالش انقلابی، دوام بیاورد، انقلابیون، در به‌دست آوردن قدرت لازم برای ایجاد تغییرهای اساسی در جامعه شکست خورده‌اند (گودوین، 1998).

۲- عوامل مؤثر بر ایجاد و توسعه جنبش‌های انقلابی

رویکردهای دولت‌محوری، عواملی متعدد را در ایجاد و توسعه جنبش‌های انقلابی برمی‌شمردند؛ این عوامل عبارت‌اند از: استقلال مدیران دولتی از جامعه مدنی، ضعف توانایی دولت در سیاست‌گذاری‌ها و رویارویی با جامعه مدنی، انشعاب دستگاه دولتی، خشونت ناسنجیده و کم‌توان دولت ضد بسیج گروه‌ها، اعمال انحصارطلبانه دولت، پشتیبانی دولت از تنظیم‌های اجتماعی و اقتصادی غیرمردمی و ضعف دیوان‌سالاری دولتی.

با توجه به اینکه در این مقاله، سعی بر آن است تا با استفاده از مدل ترکیبی نظریات دولت‌محوری، به تبیین آسیب‌پذیری دولت حسنی مبارک پرداخته شود، در اینجا به شرح عوامل

تأثیرگذار بر ایجاد و توسعه جنبش‌های انقلابی و تطبیق این عوامل بر آسیب‌پذیری‌های دولت مبارک پرداخته می‌شود.

۲-۱- استقلال نسبی مدیران دولتی از جامعه مدنی: از دیدگاه نظریه‌پردازان دولت‌محور، دولت کارکردها و خصوصیات اساسی معینی دارد که آنها را به‌گونه‌ای مستقل از هرگونه عامل یا فشار خارجی انجام می‌دهد. کارکرد اساسی هر دولتی عبارت است از حفظ نظم و قانون و تأمین درآمد برای خود؛ از این گذشته، هر دولتی باید در مقابل فشارهای اقتصادی و نظام اقتصاد بین‌المللی متشکل از دولت‌های ملی از خود واکنش نشان دهد. هیچ نهاد دیگری در جامعه در چنین جایگاهی قرار ندارد و این کارکردهای به‌طور کامل اختصاصی را انجام نمی‌دهد و دولت با انجام این کارکردهاست که از بقیه جامعه، مستقل می‌شود.

همچنین این نظریه‌پردازان می‌کوشند تا این فرض را بی‌اعتبار سازند که مقام‌های دولتی به دستور یا از طرف طبقات مسلط در جامعه عمل می‌کنند؛ آنها تأکید می‌کنند که دیدگاه‌های مقام‌های دولتی، اغلب با دیدگاه‌های گروه‌های جامعه تفاوت دارند؛ جایگاه این مقام‌های رسمی در دستگاه‌های دولتی به آنها موقعیتی یگانه برای شناخت پدیده‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌بخشد؛ بر همین اساس، نظرات آنها نه تنها با نظریات گروه‌های جامعه تفاوت دارد، بلکه از اساس با آنها ناسازگار است؛ بنابراین، رابطه دولت با جامعه به‌طور ذاتی با رویارویی، همراه است؛ در هر صورت، با توجه به قدرت عظیم و جایگاه استراتژیک دولت، اگر این رویارویی رخ دهد، منافع صاحبان قدرت دولت است که فایق می‌شود؛ دلیل این امر، آن است که صاحبان قدرت دولت در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند بر هر نیرویی در جامعه فایق آمده، آن را از دور خارج کنند؛ همین امر برای تبدیل دولت به بازیگری مستقل از جامعه، کافی است (چاندوک، ۱۳۷۷: ۴۶ تا ۴۷).

دولت و جامعه مدنی در برابر یکدیگر، دارای درجاتی متفاوت از توانمندی هستند و تفاضل قدرت دولت و جامعه مدنی را در هر لحظه از زمان، «شکاف قدرت» گویند. در مراحل اولیه فرایند توسعه، دولت، نیرومندتر از جامعه مدنی است و اغلب، شکاف قدرت زیاد است؛ اما هرچه جامعه توسعه یافته‌تر می‌شود امکان شکل‌گیری جامعه مدنی و افزایش قدرت آن نیز در برابر دولت به‌طور بالقوه بیشتر می‌شود. اگر شکاف قدرت را تناقض قدرت میان دولت و جامعه مدنی بدانیم، در این صورت، کشوری که در همه ابعاد، از جمله در حوزه سیاسی توسعه می‌یابد، می‌تواند از مرحله‌ای

که در آن شکاف قدرت به‌طور کامل، چشمگیر است به مرحله‌ای پاگذارد که در آن، شکاف میان دولت و جامعه مدنی تقلیل‌یافته‌است (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۳۸).

کارگزاران دولتی به‌طور صرف به‌صورت ابزار منافع گروه‌ها عمل نمی‌کنند. دست‌کم این است که حکومت باید منافع خصوصی خود را با عنوان «مصلحت عمومی» توجیه‌کند و این خود مستلزم میزانی از استقلال نسبی برای دولت است؛ همچنین استقلال نسبی دولت و قدرت طبقات مسلط به میزان دخالت و قدرت اقتصادی دولت بستگی دارد. دخالت دولت در اقتصاد و پیدایش ساخت دولت رفاهی، از میزان استقلال عمل طبقات مسلط می‌کاهد و در مقابل سیاست‌های لیبرالی در اقتصاد و خصوصی‌سازی بر قدرت آن طبقات می‌افزاید و از استقلال نسبی دولت می‌کاهد؛ دیگر اینکه نوع رژیم سیاسی بر استقلال عملی دولت و طبقه مسلط تأثیری می‌گذارد. به‌طور کلی، استقلال عمل دولت در برابر طبقات اجتماعی در نظام‌های سیاسی اقتدارطلب افزایش می‌یابد (بشپریه، ۱۳۷۸: ۱۳۶ تا ۱۳۷). بنابراین، دیدگاه دولت‌محور یکی از عوامل تأثیرگذار بر رخداد انقلاب‌های اجتماعی را استقلال کارگزاران دولتی از جامعه مدنی می‌داند؛ طبق این دیدگاه، گاهی هویت، علاقه و عملکرد دولت‌مردان، با روش گروه‌های سازمان‌یافته در جامعه مدنی، متفاوت است؛ بر همین اساس، تضادی آشکار میان مقام‌های دولتی از یک‌سو و نخبگان اقتصادی یا گروه‌های فعال (جامعه مدنی) از سوی دیگر به‌وجود می‌آید که این تضاد، ایجاد بحران سیاسی و همچنین فرصت برای بسیج سیاسی را در پی دارد.

۲-۲- ضعف توانایی دولت در سیاست‌گذاری‌ها و رویارویی با جامعه مدنی: در صورتی‌که توانایی‌های سیاست‌گذاری و قدرت زیربنایی دولت به‌طور جدی، دچار ضعف شوند، ممکن است مدت‌ها پیش از فروپاشی دولت، تعداد افراد انقلابی افزایش‌یافته، حتی سازماندهی شوند. اگر نیروهای انقلابی با دولتی، روبه‌رو باشند که نفوذ خود را به دلیل فساد و ضعف انسجام دیوان‌سالاری از دست داده، قادر به سیاست‌گذاری‌های مناسب نیست، فرصت‌های سیاسی برای نیروهای انقلابی به‌منظور بسیج ایجاد می‌شود.

در چنین وضعیتی، انقلابیون می‌توانند باعث فروپاشی دولت شده یا سیر فروپاشی آن را شتاب‌دهند؛ انقلابیون این کار را تنها با فشار عملیات مستقیم نظامی انجام نمی‌دهند، بلکه از ستیزه شدید میان طبقات مسلط و دولت و نیز میان دولت و حامیان خارجی آنها سود می‌جویند؛ علاوه‌بر ناامنی عمومی که به‌وسیله انقلابیون به‌وجود می‌آید، این‌گونه ستیزه‌ها ممکن است با رکود اقتصادی

همراه باشد که باعث بحران‌های مالی دولتی می‌شود و سیر فروپاشی دولت را شتاب می‌دهد (گودوین، ۱۹۹۸).

۲-۳- خشونت ناسنجیده و کم‌توان دولت ضد بسیج گروه‌ها: رفتار خشونت‌آمیز و ناسنجیده دولت ضد گروه‌ها و شخصیت‌های بسیج‌شده، می‌تواند باعث تقویت اعتبار و توجیه و ترویج این اندیشه شود که باید دولت را با خشونت متقابل درهم‌شکست و دوباره آن را بازسازی کرد. گروه‌هایی که به طور جدی، آماج حمله دولت قرار می‌گیرند، ممکن است برای دفاع از خود، مسلح شوند یا به گروه‌هایی بپیوندند که به اسلحه دسترسی دارند؛ اگر مقابله خشونت‌بار دولت، توان‌فرسا نباشد، ممکن است به عقب‌نشینی ناسنجیده دولت منتهی شود و جنبش‌های مسلحانه با پشتیبانی‌های گسترده مردمی، شورش‌های عمومی فزاینده‌ای را ایجاد کنند.

تدا/ اسکاچپول، معتقد است برای وقوع یک انقلاب، باید سازمان‌های سرکوبگر دولت تضعیف‌شده باشند چراکه به گواهی تاریخ، جنبش‌های توده‌ای مردمی به‌تنهایی نتوانسته‌اند بر دستگاه حاکم، چیره شوند (کشاورز شگری، ۱۳۸۲: ۹۸).

خشونت ناسنجیده دولت، باعث تقویت اعتبار و گسترش آرمان‌های انقلابی می‌شود؛ مقصود از آرمان‌های انقلابی، ایدئولوژی‌هایی است که باعث بازسازی ریشه‌ای دولت و جامعه می‌شوند. همچنین در جوامعی که مردم ناراضی، از به‌دست‌آوردن فرصتی برای جبران بی‌عدالتی‌ها و اصلاحات جزئی ناامیدند، آنها چنین جامعه‌ای را مستلزم بازسازی بنیادی می‌دانند؛ به عبارت دیگر، نظام‌های حکومتی انحصارطلب، به‌طور ناخواسته، قدرت رهبری رادیکال‌ترین مخالفان اجتماعی خود را پرورش می‌دهند؛ منظور از مخالفان اجتماعی، انقلابیون مذهبی، زاهدان وارسته، مبارزان سوسیالیست و ملی‌گرایان رادیکال هستند که معتقدند جامعه آنها به انحطاط، دچار شده و اصلاح‌پذیر نیست و باید از طریق کاربرد خشونت بازسازی شود (گودوین، ۱۹۹۸).

۲-۴- اعمال انحصارطلبانه دولت و پشتیبانی از تنظیم‌های اجتماعی - اقتصادی غیرمردمی: یکی از ویژگی‌های ساخت قدرت سیاسی در نظام‌های اقتدارگرای سنتی و مدرن، انحصار سیاسی است. گسترش قدرت شخصی حاکم همراه با تضعیف نهادهای دموکراتیک، فضای سیاسی را در این‌گونه جوامع بسته و نفوذناپذیر می‌کند و سیاست را به روابط عده‌ای خاص و حلقه درونی قدرت حاکم منحصر می‌سازد. در رژیم‌های اقتدارگرا، انحصار سیاسی در کنار شکل‌گیری منافع و گروه‌های

اجتماعی مختلف ناشی از روند نوسازی، باعث ایجاد بحران در کل نظام سیاسی می‌شود. اعمال انحصارطلبانه دولت، مقبولیت و موجه‌بودن فعالیت‌های سیاسی رادیکالی یا هویت جمعی ضد دولت را تقویت می‌کند، زیرا کمبود فرصت‌های روزمره برای دخالت در سیاست‌گذاری دولت، بعضی گروه‌ها و افراد را به سوی فعالیت‌های سیاسی رادیکالی می‌کشاند.

درواقع، یکی از آثار انحصارطلبی دولت بر جامعه که باعث توسعه جنبش انقلابی می‌شود، عدم دسترسی گروه‌های معترض به قدرت و منابع دولتی است؛ برای توضیح دادن این مطلب می‌توان گفت: هنگامی که گروه‌های معترض و ناراضی در جامعه‌ای از دولت مطالباتی دارند، اگر دولت، شرایطی را به منظور دسترسی گروه‌های معترض به قدرت و نفوذ در منابع دولتی فراهم سازد، معترضان، انگیزه‌ای کمتر در سرنگونی یا بازسازی ریشه‌ای دولت دارند؛ بنابراین دسترسی معترضان و گروه‌های فعال، به منابع دولتی و مشارکت سیاسی آنان، موجب غیررادیکال شدن این گروه‌ها می‌شود.

بنابراین، نظام‌های حکومتی باز و مردمی و همچنین حکومت‌های اقتدارگرای غیرانحصارطلب هیچ‌یک در معرض جنبش‌های انقلابی قرار نمی‌گیرند، بلکه برعکس، محروم کردن مداوم گروه‌های مخالف فعال از دسترسی به قدرت دولتی، امکان دارد که آنها را به سوی یک رویکرد یا برنامه انقلابی سوق دهد؛ گذشته از این، چنین انحصارطلبی‌هایی، به خودی خود، تفکر بیهوده‌بودن سیاست‌های قانون‌سالار و قانون‌باورانه را اشاعه می‌دهند. نظام‌های حکومتی اقتدارگرا و انحصارطلب، زمینه ترویج اقدام‌های جمعی رادیکال را فراهم می‌کنند. دولت یا برخی از گروه‌های نزدیک به هیئت حاکمه می‌توانند با بهره‌گیری از برخی اهرم‌ها و از جمله قدرت قانون‌گذاری، انحصارهایی ایجاد کنند که مجموعه این اقدام‌ها به ویژه خواری و رانت منجر شود (شریعتی، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

نظریه پردازان دولت‌محور، پشتیبانی دولت از تنظیم‌های اجتماعی و اقتصادی غیرمردمی را یکی از عوامل تأثیرگذار بر ایجاد انقلاب‌های اجتماعی می‌دانند؛ برای شناخت این عامل می‌توان گفت در برخی جوامع، ممکن است تنظیم‌های اقتصادی و اجتماعی، بسیار غیرعادلانه به نظر آیند؛ اما تازمانی که مقام‌های دولتی، این تنظیم‌های اجتماعی-اقتصادی را به درستی از طریق قوانین حقوقی، نظارتی، مالیاتی، سربازگیری و درنهایت، اعمال زور اداره کنند، عمل جمعی یا انقلاب به وجود نخواهد آمد؛ البته ممکن است مردم، برخی از مدیران و مسئولان را به دلیل گرفتاری‌هایی که برای آنها ایجاد کرده‌اند، مورد سرزنش قرار دهند، اما باز هم، تمامی ساختار دولتی به چالش کشیده نمی‌شود (حتی اگر مخالفان،

سازمان یافته باشند و زمینه سیاسی مناسبی نیز وجود داشته باشد؛ مگر اینکه میان دولت و مدیران و مسئولان، ارتباطی نمادی و مشهور وجود داشته باشد؛ به همین دلیل، طبقات حاکمی که به طور مستقیم حکومت نمی‌کنند، بیش از سایر افرادی که در دستگاه حکومتی هستند، از آسیب درامان‌اند. ابعادی از استقلال دولت که متأثر از طبقه حاکم اقتصادی است، ممکن است در برابر انقلاب ایستادگی کنند؛ در چنین مواردی، ممکن است اقدام‌های اعتراض‌آمیز ضدنخبگی مانند اختلاس، تمارض، خراب‌کاری، آشوب، اعتصاب و تظاهرات بروز کنند، گرچه این اعمال به ندرت از مرزهای محلی و منطقه‌ای فراتر می‌روند و نمی‌توانند تهدیدی جدی و مستقیم ضد یک دولت قوی باشند، دولت‌هایی که در جهت رفع یا مهار بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی گام‌برمی‌دارند، بیشتر از کسانی که همچنان بر بی‌عدالتی‌ها دامن می‌زنند، آماج تقاضای سیاسی یا انقلابی و مانند آن قرار می‌گیرند؛ از سوی دیگر، دولت‌هایی که به سرعت به اصلاح سازمان‌های غیرمردمی که سال‌ها از آنها (دولت‌ها) حمایت می‌کرده‌اند، می‌پردازند، شاید نتوانند چالشی انقلابی را فرو نشانند؛ حتی ممکن است چنین اصلاح‌ها یا حتی اندیشه اصلاح، نشانه‌ای از ضعف دولت انگاشته شده، در نتیجه، به حرکت انقلابی شتاب دهند. از نظر توکوی، خطرناک‌ترین لحظه برای یک حکومت، زمانی است که تصمیم می‌گیرد روش خود را اصلاح کند، نارضایتی‌هایی که به ناچار با شکیبایی تحمل می‌شده‌اند، به محض اینکه اندیشه‌رهایی از آنها به ذهن‌ها خطور کند، تحمل‌ناپذیر می‌شود؛ ممکن است اعتراض‌ها و نارضایتی سیاسی شوند و در ادامه به عمل جمعی یا انقلابی بینجامند (دوتوکویل، ۱۳۷۸: ۵۹۲ تا ۵۹۳).

۳- روش تحقیق

روش انجام این پژوهش، تحلیل اسنادی بوده که از انواع روش‌های کیفی است؛ به این ترتیب با مراجعه به اسناد (کتاب، مقالات و ...)، آسیب‌پذیری‌های دولت مبارک تحلیل خواهند شد. «سند» در روش تحلیل اسنادی به معنای «متن نوشته» است (اسکات، ۱۹۹۰: ۳۴). اسناد، شامل این مواردند: ۱- فایل‌ها؛ ۲- گزارش‌های آماری؛ ۳- بیانیه‌های رسمی؛ ۴- گزارش‌ها به صورت کتاب، مقالات و ... و ۵- تصاویر، فیلم، نوارهای ضبط شده.

این روش پژوهشی به خوبی و گاهی بسیار مؤثرتر از تحقیق‌های اجتماعی زمینه‌یاب، مصاحبه‌های عمیق و مشاهده‌های مشارکتی است (پین و پین، ۲۰۰۴). تحلیل اسنادی در کنار تحقیق‌های زمینه‌یاب و تحقیق‌های اتنوگرافی، یکی از سه نوع عمده تحقیق‌های کیفی اجتماعی است. تعریف تحلیل

اسنادی به این شرح است: تحلیل اسنادی، فرایند نظم‌دهی، ساختاردهی و معنادهی به حجم انبوهی از اطلاعات جمع‌آوری شده است.

ب- عوامل مؤثر بر آسیب‌پذیری‌های دولت حسنی مبارک

۱- استقلال دولت مبارک از جامعه مدنی

به گفته یک روشن‌فکر عرب، در جهان عرب از جمله در مصر، دولت به معنی همه چیز است و به‌طور تقریبی، همه امکانات را در انحصار خود دارد، درحالی‌که جامعه، معنایی ناچیز دارد (تی‌بی، ۱۹۸۴: ۲۲۵). شواهد تجربی در مصر نشان می‌دهند که پیوندی مهم، میان زایش جامعه مدنی و پیشبرد دموکراتیزاسیون وجود دارد. در مصر از اوایل دهه ۱۹۷۰، آزادسازی اقتصادی توسط دولت از راه فرایند انفتاح، به محصول فرعی ناخواسته رشد جامعه مدنی منجر شده است که به‌نوبه خود، مقاومت در برابر امتیازهای حکومت به برخی اشکال دموکراتیزاسیون را ناممکن ساخته است؛ پس از آن، کنترل دولت بر اقتصاد کشور چشمگیر بود. با این حال، تأثیر محدود آزادسازی، آثاری ژرف بر صحنه سیاسی داشت. در زمان ریاست‌جمهوری مبارک، رژیم درصدد جستجوی عملی موازنه‌گر، میان فشار برای اصلاح نظام سیاسی، ایجاد کثرت‌گرایی و فضایی میان دولت و فرد برای شکوفایی جامعه مدنی و همچنین واگذاری قدرت سیاسی به مردم یا انجمن‌های منتخب آنها برآمد (حافظیان، ۱۳۸۶: ۴۰).

مصر در جهان عرب طولانی‌ترین تاریخ نوسازی را تجربه کرده است؛ مشکل اساسی این کشور در سده گذشته چگونگی تلفیق ملی‌گرایی با اسلام‌گرایی بوده است؛ به‌رغم اینکه مصر صاحب ذخایر نفتی عظیم نیست و به همین دلیل، دولتی رانتیه به‌شمار نمی‌رود، اصطلاح دولت شبه‌رانتیه درخصوص آن تاحدی صدق می‌کند. به‌طوری‌که بسیاری از خاورمیانه‌پژوهان، مصر را دارای دولتی شبه‌رانتیه می‌دانند، زیرا اقتصاد این کشور به کمک‌های خارجی، درآمد حاصل از کانال سوئز و همچنین درآمد کارگران مصری شاغل در کشورهای خلیج فارس متکی است (بیکس، ۱۳۹۰: ۱۶۲)؛ درواقع، اطلاق مفهوم رانتیه به آن کشورهای منطقه خاورمیانه که صاحب ذخایر نفتی هستند و از رانت‌های برآمده از این منبع زندگی می‌کنند، محدود نمی‌شود و دولت‌های پیرامونی را که از رانت‌های غیرنفتی، بهره‌مند می‌شوند، نیز می‌توان به‌عنوان دولت‌های شبه‌رانتی مشخص کرد؛ با این ادعا که در کشوری مانند مصر،

رانت خارجی، «زنجیره‌ای از رانتیه‌های درجه دوم» ایجاد کرده‌است که به‌نوبه خود، ماهیت دولت و سیاست، خط‌مشی حکومت و تقاضاها از شهروندان را متأثر ساخته‌است؛ در واقع، دولت‌های شبه‌رانتی و رانتیه در برخی از ویژگی‌ها با هم مشابه‌اند؛ بنابراین به برخی از ویژگی‌های دولت رانتیه اشاره می‌شود.

دولت رانتیه، دولتی است که مقادیری قابل توجه از رانت‌های خارجی را به شکل منظم دریافت می‌کند (شریعتی، ۱۳۸۶: ۱۰۵). در ادبیات مربوط به دولت رانتیه، اغلب چنین دولتی را دارای شیوه‌ای خاص از سیاست و حکومت می‌دانند؛ این شیوه خاص سیاست در اصطلاح، «رانتیرسم» خوانده می‌شود؛ در این شیوه حکومتی، از رانت - که به‌طور عمده به‌وسیله دولت دریافت شده - برای حفظ ثبات دولت و افزایش مشروعیت آن استفاده می‌شود. دولت رانتیه از طرق گوناگون در جذب گروه‌ها و طبقات عمده اجتماعی در چارچوب نظام سیاسی خود می‌کوشد. مهم‌ترین شیوه‌های مورد استفاده حکومت برای جذب طبقات و گروه‌های مختلف عبارت‌اند از: اعطای اعتبارها و وام‌های خاص به گروه‌هایی از جامعه، افزایش هزینه‌های دولتی در اقتصاد داخلی، تشکیل احزاب و جمعیت دولتی و تشویق گروه‌های مختلف به عضویت در این احزاب و جمعیت‌ها و ... (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۹). رانتیرسم، دارای دو مشخصه عمده است: نخست، اینکه رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم، اینکه نخبگان حاکم از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می‌کنند تا در نتیجه، ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند.

رانتیرسم، سه تأثیر عمده بر ساخت دولت دارد: ۱- افزایش استقلال دولت از جامعه؛ ۲- ایجاد مانع در مسیر توسعه نظام سیاسی و ۳- تضعیف توانایی استخراجی و بازتوزیعی دولت؛ از سوی دیگر، تأثیر رانتیرسم بر روابط دولت و جامعه را می‌توان به دو صورت عمده مشاهده کرد: ۱- دگرگونی در قشریندی اجتماعی و ۲- تغییر شکل تقابل دولت و جامعه و به‌عبارت‌دیگر، تضعیف ماهیت نمایندگی دولت.

از دیدگاه نظریه دولت رانتیه، مهم‌ترین پیامد استقلال دولت رانتیه از جامعه، بی‌نیازی آن از منابع داخلی درآمد است. عدم دریافت مالیات از جامعه توسط دولت رانتیه باعث می‌شود که دولت هیچ‌گونه تعهدی برای اعطای دموکراسی و حق مشارکت به مردم در خود احساس نکند و در واقع، مردم، تقاضایی کمتر برای مشارکت دارند (شکاری، ۱۳۷۹: ۸۸). فرایند گسترش اندازه ماشین دولت و

سیاست، خط‌مشی حکومت و نقش دولت در اقتصاد و جامعه، همان چیزی است که اغلب با واژه دولت‌گرایی توصیف‌می‌شود (حافظیان، ۱۳۸۹: ۴۰ تا ۴۱).

دولت مصر، دولتی شبه‌رانتیه بود. به گونه‌ای که در دوران حکومت مبارک با توجه به اینکه زمینه برای توسعه جامعه مدنی، فراهم شد، اما رابطه میان دولت و جامعه مدنی نامتوازن، نامناسب، غیرقابل رشد و یک‌طرفه بود. دولت، فاقد ابتدایی‌ترین سطح زمینه‌های لازم برای گسترش مردم‌سالاری و مشارکت مردمی بود و نسبت به جامعه و مردم، مسئولیتی احساس‌نمی‌کرد. یکی از عوامل مهم در ایجاد شکاف میان دولت و جامعه مدنی، حاکمیت دیکتاتوری بود که در تاریخ سیاسی مصر ریشه‌داشت. ایجاد حکومتی دیکتاتور که امکان وجود نهادهای واسطه‌ای را میان مردم و دولت از بین برد و خصلت شبه‌رانتیه آن نیز در برهم‌خوردن نظم و ثبات اجتماعی مدنظر جامعه دخیل بود. دولت سکولار مصر، مانع اصلی پیشبرد دموکراسی در این کشور بود؛ این دولت، با برگزاری انتخابات فرمایشی، به تنزل میزان مشارکت مردم در اداره امور کشور کمک‌می‌کرد (بیکی، ۱۳۹۰: ۱۶۲).

با وجود فشارهای خارجی بر اقتصاد مصر انتظار می‌رفت که بزرگی و توان بیش‌ازحد دولت تاحدی به سود جامعه، کاسته شود، اما چنین رویدادی به وجود نیامد و همین امر، فضایی از ناامیدی و نارضایتی را در میان قشرهای تحصیل‌کرده مصری فراهم آورد؛ همین امر به‌عنوان یکی از مطالبات و خواست‌های مردم مصر در اعتراض‌های منتهی به بسیج انقلابی مصر شمرده‌می‌شود.

استقلال عمل دولت مبارک از جامعه کمک‌های مالی ایالات متحده به دولت مصر، باعث کاهش وابستگی حکومت به جامعه داخلی در زمینه دریافت مالیات شده، حکومت را قادر ساخت تا از طریق استخدام دولتی و هزینه‌کردن وام‌های دریافتی از کشورهای دیگر در برنامه‌های مردم‌پسندانه، مردم را به چارچوب نظام سیاسی خود جذب کند.

بر همین اساس، رژیم مبارک، پایگاهی مردمی نداشت. طبیعت وابستگی به دولت‌های غربی، موجب پیدایش دیوار بلند بی‌اعتمادی میان مردم و حکومت وابسته شده بود، به طوری که مبارک تا زمان سقوط حکومتش به اهمیت مردم و حرکت‌های انقلابی آنان توجهی نکرد.

۲- مدیریت و سیاست‌گذاری دولت مبارک

حسنی مبارک، کار خود را با بهره‌گیری از تجربه‌های مثبت و منفی دولت‌های پیشین و نحوه عملکردها و راهکار آنان در مواجهه با پدیده‌های مختلف اجتماعی و سیاسی آغاز کرد. وی بخشی از

تجربه دوران ناصر را به همراه بخش‌هایی از عملکرد دوران سادات که به تحولات سیاسی و اجتماعی، مربوط بود، در چارچوب اجرای کار و مدل کاری خود دنبال کرد، به نحوی که هر آنچه به سیاست‌های زمان ناصر در خصوص رویکرد امنیتی و اقتدار حکومتی، مربوط بود، تداوم‌بخشید و در بخش‌های دیگر از قبیل نزدیکی با غرب و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، دوران سادات را دنبال کرده، با مقتضیات زمان تنظیم کرد؛ به عبارتی، مبارک می‌خواست با استفاده از هنجارهای موجود، بخش‌هایی را که در دو حکومت پیشین، موجب واکنش منفی شدید در جامعه شده بودند، حذف یا تعدیل کند (کریم‌نیا، ۱۳۸۸: ۸۶).

مبارک، ریاست‌جمهوری خود را با ظاهری آشتی‌جویانه آغاز کرد. او با استفاده از برخی جنبه‌های دموکراسی مانند برگزاری انتخابات، اجازه تشکیل احزاب سیاسی، ایجاد مجلس شورای ملی یا تصویب قانون اساسی تلاش کرد چهره‌ای مردمی از خود نشان دهد (صالحی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۹)؛ در واقع، وجود نوعی انتخابات رقابتی، محیط سیاسی چندحزبی، وجود دو مجلس سلفی و علیا و آزادی بیان نسبی در جامعه مصر، این امکان را برای رژیم مبارک فراهم می‌کرد که پیشرفت و توسعه سیاسی را ادعا کرده، میزانی از خشم توده‌ها را تسکین بخشد (عثمان، ۲۰۱۰: ۱۹۰). وی به صورت سمبلیک و نمادین در آغاز کار در مقابل اپوزیسیون، چهره‌ای مسالمت‌جویانه از خود نشان داد و در صدد بود و انمود کند که به دنبال گذار تدریجی به دموکراسی است. در بخش عمده این سه دهه، حکومت وی، آمیزه‌ای از اقتدارگرایی و سرکوب، تکیه بر نهادهای صوری دموکراتیک و ایجاد محدودیت‌های زیاد برای اپوزیسیون و نهادهای مدنی بود؛ در عمل در دوره حکومت وی، شبه‌اقتدارگرایی با محتوایی بسیار اقتدارگرا و با دموکراسی صوری تثبیت شد (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

بازگشت مصر به نظام چندحزبی در ۱۹۷۶ و گشایش اقتصادی، اساس مشروعیتی را تشکیل داد که حسنی مبارک به مدت سی سال در تلاش بود بر مبنای آن به حکمرانی ادامه دهد. افزون بر مشروعیت دموکراتیک صوری، رژیم وی در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، سرکوب و پسرفت دموکراسی را با بهانه مبارزه با ناامنی‌های داخلی ناشی از مبارزه مسلحانه گروه‌های رادیکال توجیه می‌کرد. به رغم فرسایش مشروعیت صوری مبارک در گذار از دهه ۱۹۸۰ به دهه ۱۹۹۰، وی می‌توانست با تکیه بر دو مورد دموکراسی مهارشده و مبارزه با ناامنی، میزانی از مشروعیت خویش را ابقا کند؛ اما دهه آخر حکمرانی مبارک، دهه گسترش بحران مشروعیت بود، زیرا از یک سو مبارزه با ناامنی، دیگر توجیه‌گر پسرفت

دموکراسی نبود و ازسوی دیگر، دموکراسی مهارشده در این دهه به پایین‌ترین سطح خود رسید (احمدیان، ۱۳۹۰: ۱۸۷). مبارک در دهه ۹۰، عمده مطالبات گروه‌های سیاسی مخالف برای ایجاد اصلاحات را رد و سعی کرد تا روند و سازوکارهای دموکراتیک را برای جلوگیری از تقویت و نقش‌آفرینی گروه‌های مخالف، محدود و کنترل‌کند. در سراسر دهه ۹۰، رژیم مبارک به سرکوب شدید مخالفان خود مشغول بود و این امر با گذشت زمان، شدتی بیشتر پیدامی‌کرد (صالحی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۹).

ماهیت رژیم و تمرکز تصمیم‌گیری‌ها سبب بیرون‌ماندن احزاب و برنامه‌هایشان از صحنه سیاسی و کوچک‌شدن دایره سیاست‌گذاری می‌شد؛ در واقع، در دوران حسنی مبارک، احزاب سیاسی مصر به‌صورت اغیار گفتمان حاکم رژیم مصر درآمده‌بودند که نمی‌بایست در روند سیاست‌گذاری‌ها واردشوند. در نتیجه عدم چرخش نخبگان، عرصه سیاست از طرح‌ها و برنامه‌های سایر نخبگان محروم‌ماند که این امر در حوزه‌های دیگر مانند اقتصاد، تأثیری مخرب داشته‌است؛ ازاین‌رو می‌توان گفت که احزاب مصر نه‌تنها نقشی مثبت و تسهیل‌کننده در روند توسعه کشور اعم از سیاسی و اقتصادی ایفانمی‌کردند، بلکه به‌صورت مخالفان سیاست‌های دولت درآمدند که به دلیل جلوگیری از مشارکتشان در صحنه سیاسی مصر، توسط رژیم حاکم، سیاست‌های رادیکالی را برای مقابله برمی‌گزیدند (مقدس و اکوانی، ۱۳۹۱: ۱۱۱ تا ۱۱۲).

مبارک، برای گسترش قدرت خویش به ارکان کشور، موفق شده‌بود آخرین تصمیم‌گیرنده سیاست داخلی و خارجی مصر باشد. او برای انجام هرچه بهتر مقاصد خویش، از ترفند قدیمی «تفرقه‌بینداز و حکومت‌کن» برای هدایت امور کشور به‌خوبی بهره‌جست. هدف اصلی مبارک، جلوگیری از ایجاد ائتلاف نخبگان کشور ضد وی بود؛ بر همین اساس، کارها و مأموریت‌هایی که برای حکومت، جنبه حیاتی داشتند، هرگز به فردی خاص یا سازمانی واحد داده‌نمی‌شدند؛ مبارک همچنین تلاش می‌کرد تا نظارت دائمی خویش را روی افراد و سازمان‌ها اعمال‌کند تا از افزایش قدرت آنها جلوگیری‌کند. افرادی که قدرت زیادی به‌دست‌می‌آوردند، از منصب خود برداشته‌می‌شدند و کاری دیگر به آنها واگذارمی‌شد.

کشور مصر، در طول سه دهه، تحت حاکمیت حسنی مبارک و سیاست‌مداران حزب دموکراتیک ملی بوده و نظام سیاسی آن به‌رغم مشکلات متعدد و روبه‌افزایش، از نوعی سکون و ثبات سیاسی

نسبی بهره‌مند بوده، مبارک تلاش کرد تا از هرگونه تغییر در ساختار قدرت، جلوگیری کنند؛ بر این اساس بود که وی عمده گروه‌های سیاسی مخالف برای ایجاد اصلاحات را رد کرده، کوشید تا روند سازوکارهای دموکراتیک و قانونی را برای جلوگیری از تقویت و نقش‌آفرینی گروه‌های مخالف، محدود و کنترل کند.

مبارک از دستگاه عظیم و گسترده دولت برای حفظ و تثبیت حکومت استفاده می‌کرد و تمامی کوشش خود را به‌کاربرد تا با گسترش و تقویت ماشین دولت به مسائل گسترده و پیچیده جامعه‌ای پرتلاطم و متغیر از آن طریق و بر آن شالوده پاسخ‌گوید؛ اما سرانجام، نهادها و سازمان‌های دولتی با آن گستره بی‌حد و مرزی که پیدا کرده بودند خود به تشدید تضادهای ریشه‌دار و لاینحلی که سراسر جامعه را در کام خود فروبرده بود، کمک کردند و به عاملی برای فروپاشی حکومت تبدیل شدند.

۳- انحصارطلبی دولت مبارک و پشتیبانی از تنظیم‌های اجتماعی - اقتصادی غیرمردمی

انحصار سیاسی، یکی از ویژگی‌های ساخت قدرت در نظام سیاسی مصر بود که از پیامدهای شخصی‌بودن قدرت و تلاش پیگیر مبارک در سرکوب نهادهای مردم‌سالارانه به‌شمار می‌رفت. محدود کردن کانال‌های مشروع مشارکت، مانند نابودی احزاب سیاسی و سرکوب گروه‌های اجتماعی، سبب شده بود که حلقه‌ای کوچک، شامل نزدیکان مورد اعتماد مبارک در سیاست‌گذاری و اتخاذ تصمیم‌های مهم نقش داشته باشند. حلقه درونی قدرت در زمان مبارک، از میان اعضای خانواده وی، رهبران نظامی و امنیتی و ... برمی‌خاستند؛ این افراد، شامل تعدادی از مقام‌ها بودند که رابطه آنها با رئیس‌جمهور براساس اعتماد و اطمینان متقابل، برقرار شده بود.

شخصی‌بودن قدرت مبارک به‌گونه‌ای بود که تمام قدرت در شخص وی متمرکز شده بود و نهادهای سیاسی، از جمله نهاد ریاست‌جمهوری، کارکرد خود را از دست داده بودند. با توجه به ظرفیت‌هایی گسترده که قانون اساسی مصر چه در شرایط عادی و چه در شرایط فوق‌العاده برای رئیس‌جمهور در نظر گرفته بود، فردگرایی و استبداد از جمله ویژگی‌های اساسی نظام سیاسی مصر در دوره حسنی مبارک به‌شمار می‌رفتند و نتیجه منطقی چنین وضعیتی، شخصی‌شدن حکومت، عدم جابه‌جایی قدرت یا تقسیم آن بود (توفیق ابراهیم، ۲۰۱۱)؛ در واقع، ساختار حکومت در دوران مبارک به‌گونه‌ای بود که تصمیم‌گیری در انحصار یک شخص قرار گرفته بود و رئیس‌جمهور، مسئولیتی در برابر مجلس نداشت و [حوزه] اختیارهای وی، فراتر از تمام نهادها و مؤسسات مردمی اعطاشده بود؛

بنابراین در کشور مصر، قدرت سیاسی، شخصی، خانوادگی و غیررقابتی بود؛ در واقع در چنین حکومتی، رئیس‌جمهور، نقطه کانونی و محوری به‌شمار می‌آمد (صالحی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۹). در نظام سیاسی کشور مصر، رئیس‌جمهور از یک طرف به‌عنوان فرمانده عالی نیروهای مسلح، رئیس دیوان عالی قضات، پلیس و نیروهای امنیتی محسوب می‌شد و از طرف دیگر، وی دارای حق تعیین یا برکناری نخست‌وزیر، وزرا، کارمندان مدنی و غیرمدنی، انحلال مجلس، اعتراض بر قوانین صادر شده از سوی مجلس و درخواست اصلاح قانون اساسی بود؛ علاوه بر این، هر چند برخی اقدام‌ها از قبیل انحلال مجلس و درخواست اصلاح قانون اساسی، به‌طور کامل در انحصار رئیس‌جمهور نبوده، به‌برگزاری همه‌پرسی، مشروط بودند، اما در حقیقت، این تصمیم‌ها از راه‌های همه‌پرسی‌ای می‌گذشتند که نتایج آنها از پیش تعیین شده بودند؛ زیرا هیچ مرجعی برای نظارت بر عملیات آنها و تحقیق در درستی نتایج اعلام شده وجود نداشت (نافعه، ۲۰۰۵).

بنابراین، اصل تفکیک و توازن قوای سه‌گانه و نظارت آنها بر یکدیگر که به‌عنوان یکی از ارکان اصلی مردم‌سالاری برای جلوگیری از دیکتاتوری و انحصار قدرت تعیین شده است، در نظام سیاسی مصر، با توجه به سلطه و صلاحیت‌های گسترده رئیس‌جمهور، جای خود را به عدم توازن میان سه قوه داده بود (مسعودنیا و سعیدی حیزانی، ۱۳۹۱: ۱۶۸).

قوانینی بسیار به تحکیم موقعیت دیکتاتورگونه مبارک کمک کردند. قانون حالت فوق‌العاده (حالت اضطراری)، یکی از مهم‌ترین ابزارهای مبارک در تمرکز شدید قدرت در دست او بود؛ این قانون، پس از ترور *انور سادات*، در سال ۱۹۸۱، اجرایی شد؛ قانون مزبور به دولت اجازه می‌داد هر کس را به بهانه تهدید ضد امنیت ملی به مدت ۴۵ روز بدون اجازه و حکم از سوی دادگاه، دستگیر و زندانی کنند. مبارک در یکی از سخنرانی‌های خود گفت: «امیدوارم از آزادی‌های موجود در مصر برای برهم‌زدن امنیت ملی استفاده نشود که در این صورت به کسی رحم نخواهم کرد» (مقدس و اکوانی، ۱۳۹۱: ۱۰۱).

برخی از کارشناسان اقتصادی بر آن‌اند که کلیدهای درهای باز اقتصاد آزاد مصر، تنها به تعداد کمی از سرمایه‌داران داده شد که ایشان نیز از رهگذر ارتباط با قدرت، دیگر سرمایه‌داران ملی‌خواه را کنار زدند؛ این سرمایه‌داران، ارتباطی مطلوب با قدرت یافتند ولی در ایجاد مشاغل چنان‌که از ثروت ایشان انتظار می‌رفت، موفق نشدند؛ این افراد از تسهیلات مالی و بخشودگی‌های مالیاتی استفاده کردند و زمین‌ها را به قیمت خاک آن خریدند، اما به‌جای استفاده از آنها به سود مردم مصر به فساد و رانت

دامن‌زدند؛ در این میان، توسعه اقتصادی در فضایی غیرشفاف در جیب این نوکیسگان، گم شد (قزوینی حائری، ۱۳۹۰: ۵۳).

سیاست‌های درهای باز با اینکه تحولاتی در اقتصاد مصر ایجاد کردند، همچون بسیاری دیگر از کشورها به شکاف طبقاتی دامن‌زدند و موجبات فساد فزاینده اقتصادی را در میان طبقه حاکم به‌ویژه در دوران مبارک فراهم کردند، به طوری که طبقه‌ای جدید از سرمایه‌داران دولتی را به وجود آوردند که از یک سو به‌ویژه با توجه به مسائل مرتبط با جذب سرمایه‌های خارجی با سیاست خارجی نزدیکی به اسرائیل هم‌بسته بودند و از سوی دیگر، منافعشان به منافع خانواده مبارک گره خورده بود؛ این سرمایه‌داران دولتی با اموال خود در رابطه‌ای دیالکتیکی، سیاست خارجی و داخلی مصر را بازتولید می‌کردند و از سویی، سیاست‌های مورد حمایت ایشان از جمله نزدیکی بیشتر به اسرائیل بر میزان ثروت ایشان می‌افزود. استفاده از رانت‌های بی‌شمار در میان وابستگان خانواده مبارک و حزب حاکم، یکی از دستاوردهای توسعه بیمار اقتصاد سرمایه‌داری در مصر بود (قزوینی حائری، ۱۳۹۰: ۵۲). بی‌تردید، بارزترین پدیده‌ای که نقشی مؤثر در شکل‌گیری اعتراض‌های اخیر داشته، فساد اقتصادی گسترده در میان خانواده مبارک و کارگزاران وابسته بوده است (نیاکوئی، ۱۳۹۰: ۲۵۲).

یکی از ملزوم‌ها یا سازوکارهای ضروری برای تداوم ساخت قدرت دیکتاتوری و جلوگیری از قدرت‌یابی جامعه مدنی، ایجاد نوعی ائتلاف محکم محافظه‌کارانه با نیروها یا طبقات مهم اجتماعی بوده است. پایگاه اجتماعی - طبقاتی محافظه‌کارانه دولت مبارک را ائتلاف و اتحادی از اشرافیت زمین‌دار، ارتش، بورژوازی دولتی دهه ۱۹۶۰ و بورژوازی تجاری - مالی کم‌پرآورد یا وابسته به دولت تشکیل می‌دادند (حافظیان، ۱۳۸۷: ۱۰۹)؛ چنین ساخت قدرتی، روابط قانونمند و مدنی میان نیروهای اجتماعی با حکومت را بر نمی‌تابید لذا ماهیت وابسته و محافظه‌کار این ائتلاف، مانع چالشگری سیاسی جدی ضد حکومت مبارک تا ژانویه ۲۰۱۱ بود.

یکی از ملزوم‌ها و ریشه‌های استمرار اقتدارگرایی در مصر، نهادسازی آمرانه بود و یکی از آن نهادها، سازوکار کورپوراتیستی در ائتلاف طبقات یادشده بود. حکومت مبارک با گسترش سازوکارهای اقتدارگرایانه کورپوراتیستی در سه دهه اخیر، اعضای این ائتلاف را زیر چتر حمایتی خود قرار داده بود؛ در چارچوب این سازوکار، دولت درازای کسب حمایت سیاسی و پشتیبانی از سوی آنان، فرصت‌ها، تسهیلات و تمهیدهای قانونی و مالی برای فعالیت بخش خصوصی در عرصه صنایع

کوچک و تاحدی متوسط، کشاورزی، گردشگری و بازرگانی را فراهم می‌کرد. کورپوراتیسم موجود در مصر، سازوکاری برای وابسته‌سازی شدید بازرگان اقتصادی و عدم استقلال و تضعیف قدرت چانه‌زنی آنها به‌شمار می‌آمد؛ در این وضعیت، هر حرکت اعتراضی به‌منزله پایان حیات اقتصادی و سرکوب آنها به دلایل امنیتی یا اخلال آنها در روند توسعه کشور تلقی می‌شد (احتشامی و مورفی، ۱۹۹۶: ۷۵۴).

مبارک در طول دوران حکومت خود، برای پیشبرد اهداف سیاسی از جمله مشروعیت‌بخشی به نظام حکومتی‌اش از ارتش که نهادی غیرمردمی بود حمایت و پشتیبانی می‌کرد. در دوره زمانی ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۰، ارتش مصر در نهادهای دولتی و تصمیم‌گیری سیاسی به‌طور مستقیم مداخله می‌کرد. به تدریج از دهه ۱۹۷۰، نقش تابع نظام جمهوری برای نیروهای مسلح ساخته‌شد و رهبران سیاسی از منافع نظامیان پاسداری کردند (هارب، ۲۰۰۳: ۲۶۹). نخبگان سیاسی مصر، طی این سالها یا نظامی بوده‌اند یا در پیوند با نهادهای نظامی و به پشتیبانی آنها در صحنه سیاسی مصر فعالیت می‌کرده‌اند. سلطه و تمرکز نهاد حکومت، طی این سالها میراثی بوده که نخبگان نظامی مصر مانند ناصر، سادات و مبارک خود، از ارتش به‌دست‌آوردند (مقدس و اکوانی، ۱۳۹۱: ۱۰۵).

دامنه نفوذ ارتش در حوزه‌های مختلف اقتصادی، آنچنان گسترده است که به‌جرت می‌توان ادعا کرد ژنرال‌ها بازیگر اصلی عرصه اقتصادی مصر بوده‌اند. حضور افسران آزاد در رأس سیاست کشور با پیاده‌سازی سلسله‌برنامه‌هایی، همراه بود که تحت لوای سوسیالیسم عربی قابل بررسی هستند؛ در واقع، این برنامه‌ها به تمرکزگرایی شدید دولت، کاهش آزادی‌های مدنی، برچیده‌شدن نظام چندحزبی و خروج سرمایه‌های خارجی منجر شدند که بر اقتصاد مصر تأثیری بد [برجای] گذاشتند (مقدس و اکوانی، ۱۳۹۱: ۱۰۵).

مبارک در دوران حکومت خود، به‌حدی از روابط دوستانه با نظامیان اطمینان داشت که وزیر دفاع و رئیس ستاد کل را از میان نظامیان گارد کوچک ریاست‌جمهوری انتخاب کرد. مبارک توانست از این راه، بدون نگرانی از پیامدهای سیاسی، فاصله‌ای بیشتر، میان خود و نیروهای نظامی بزرگ‌تر و قدرتمندتر مانند نیروی زمینی ایجاد کند؛ مبارک نیز مانند سادات به تغییر چرخشی فرماندهان ارشد نظامی اقدام کرده، برای برقراری توازن از نظامیان رقیب و سیاست‌مداران قدرتمند غیرنظامی در برابر یکدیگر استفاده کرد (هارب، ۲۰۰۳: ۲۸۸).

به‌طور کلی، می‌توان در خصوص دولت حسنی مبارک بیان کرد که یک دولت اقتدارگرای بوروکراتیک مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخش‌هایی خاص از بورژوازی بود که پیوندهایی مستقیم با منافع و مؤسسات اقتصادی خارجی داشت (فهمی، ۲۰۰۲: ۲۴۲).

به‌طور کلی، می‌توان گفت که انحصارطلبی دولت مبارک و پشتیبانی از تنظیم‌های اجتماعی - اقتصادی غیرمردمی او، شامل این موارد بود: ۱- کنترل دولت بر منافع مالی گسترده؛ ۲- موفقیت‌های برنامه‌های رشد و تثبیت اقتصادی و مداخله در اقتصاد برای تضمین ثبات اقتصادی؛ ۳- تلاش‌های متناوب در بسیج توده‌ها و ایجاد نوعی توازن طبقاتی و مداخله در اقتصاد؛ ۴- ایجاد روابط حامی - پیرو با بورژوازی جدید و کنترل بر شرکت‌های خصوصی و ۵- گسترش نیروی اجبارآور دولتی.

۴- خشونت ناسنجیده و کم‌توان دولت ضد بسیج گروه‌ها

دولت مبارک، در عرصه سیاست داخلی با مشت بسته به‌مدت طولانی حکم‌فرمایی کرد و با کنترل و سرکوب احزاب و گروه‌های ملی و اسلامی، توقیف مطبوعات منتقد و تقلب در انتخابات، زمینه‌های نارضایتی عمومی را فراهم آورد. سه دهه حکومت بلامنازع مبارک بر این کشور، باعث شده بود که بیشتر مردم، او را مسئول رنج‌ها و مشکلات خود تلقی کنند.

مبارک در نیمه نخست دهه ۱۹۸۰، نوعی فضای به‌نسبت باز سیاسی را ایجاد کرد ولی این فضا دوام‌نیامورد و با آغاز مخالفت‌های احزاب و انجمن‌ها به‌ویژه پس از آغاز حرکت‌های اسلام‌گرایان افراطی از اواخر دهه ۱۹۸۰ به بعد، قانون اعلام وضعیت اضطراری با جدیتی بیشتر تأکید و اجرا شد و به‌تبع آن، انسداد سیاسی تشدید شد. در سال ۱۹۹۷ با نظر مبارک، قانونی تصویب شد که به حکومت، قدرت به‌طور کامل، فوق‌العاده و اختیار اعلام وضعیت ویژه می‌داد (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

قانون اضطراری از سال ۱۹۸۱، پس از ترور *انور سادات* به‌صورت مستمر در کشور مصر اعمال شد و در این مدت، حکومت از امکان نابودی آزادی‌ها و حقوق مدنی و توقیف و بازداشت مخالفان نظام شد؛ در واقع، حسنی مبارک از قانون اضطراری برای احاله افراد مدنی، اسلام‌گراها، افراد مسلح و غیرمسلح به دادگاه‌های نظامی استفاده می‌کرد تا جایی که در کمتر از یک دهه (۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰)، ۱۰۳۳ نفر به این دادگاه‌ها احضار و از میان آنها ۹۲ نفر به اعدام و ۵۸۲ نفر به حبس، محکوم شدند (ماضی، ۲۰۰۸: ۴۷).

در سراسر دهه ۱۹۹۰، رژیم مبارک به سرکوب شدید همه مخالفان خود مشغول بود و این امر با

گذشت زمان، شدتی بیشتر پیدامی‌کرد. حکومت مبارک هرگونه چالش بالقوه را به‌شدت سرکوب‌می‌کرد؛ سرکوب ناآرامی‌های عمومی، کنترل شدید بر سازمان‌های مدنی و دانشگاهی، برخورد خشن و سرکوب‌گرایانه با جنبش کفایت و همچنین بازداشت گسترده اخوان‌المسلمین و شکنجه و نقض حقوق بشر، تنها بخشی از اقدام‌های سرکوب‌گرایانه حکومت مبارک بودند (بلید، ۲۰۱۱: ۲۳۹).

از لحاظ سیاسی، فضای تاریک و خفقان‌آور در دوره مبارک، بسترهایی مناسب را برای بسیج مردم و سازماندهی نهضت مردمی ایجادکرد؛ این فضای تاریک و بسته سیاسی به‌خصوص در جریان انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰، خود را نشان‌داد و سرخوردگی مردم را از وضع موجود به‌وجودآورد؛ اهمیت این انتخابات از آن جهت بود که جهت‌گیری انتخابات ریاست‌جمهوری را در سال ۲۰۱۱ مشخص‌می‌کرد. افزایش میزان دستگیری‌ها پیش از انتخابات، اعلام ممنوعیت استفاده از شعارهای مذهبی در زمان تبلیغات که به‌طور مشخص، اخوان‌المسلمین را هدف قرار داده‌بود، لغو نظارت قضایی بر صندوق‌های رأی و فشار بر نشریات مستقل، از جمله اقدام‌هایی بودند که نتیجه انتخابات را رقم‌می‌زدند (ابوالحسن شیرازی و رسولی، ۲۰۱۳: ۹۰).

مبارک در طول فعالیت خود، جامعه مدنی و اصناف را به‌شدت سرکوب‌کرد. به‌دنبال سرکوب‌شدن کانون وکلا، نهادهای مدنی و روزنامه‌نگاران مستقل، فقط نهادهای مذهبی از سرکوب دولت مصون‌ماندند؛ در چنین شرایطی آنها از طریق شبکه مساجد، همواره در حال رشد بودند و توانستند به‌عنوان جایگزین اصلی رژیم مبارک، مطرح شوند. مبارک به‌طور عملی از اقدام به هرگونه برنامه جدی برای توسعه اقتصادی و سیاسی خودداری‌کرد (برزگر، ۲۰۱۳: ۲۲۴).

در بسیج انقلابی مصر با توجه به اینکه درزمینه حیات اجتماعی و اقتصادی، نارضایتی عمده ناشی از گسترش فقر و بیکاری حاصل از سیاست‌های مبتنی بر اصول بازار آزاد سرمایه‌داری و کاهش تعهدها و مسئولیت‌های نظام نسبت به نیازهای اساسی اجتماعی و اقتصادی جامعه بود، بنابراین مداخله دولت به‌منظور «تعدیل حیات اجتماعی و اقتصادی و برقراری عدالت از طریق اجرای سیاست‌های متناسب با شرایط کشور از جمله مطالبات معترضان» بود (مسعودنیا و سعیدی حیزانی، ۱۳۹۱: ۱۸۸ تا ۱۸۹).

نیروی محرک بسیج انقلابی مصر، جنبش جوانان یا اقشار اجتماعی متشکل از دانشجویان و فارغ‌التحصیلانی بودند که از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور راضی نبودند (المدینی،

۱۱:۲۰۱۱). درحالی‌که رژیم مبارک در مصر برپایه دور از هم نگه‌داشتن و ایجاد فاصله میان قشرها و طبقات بحرانی و خطرزا از یکدیگر استوار بود؛ این قشر توانست میان خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اقشار مختلف جامعه پیوند و ارتباط برقرارسازد (قبانچی، ۲۰۱۱:۲۵)؛ ازجتهی دیگر، این جنبش با در دست داشتن ابزارهای رسانه‌ای فعال، توانست قدرت سرکوب دولت را ضعیف‌کند. اینترنت و شبکه‌های مجازی و وسایل ارتباط جمعی، مانند تلفن همراه، از جمله ابزارهای فعالی بودند که در ایجاد هماهنگی و سازماندهی میان جوانان نقشی مؤثر داشتند به طوری‌که قدرت و توانایی آنان را در حرکت سریع، فعال و نفوذناپذیر دوچندان ساختند؛ بنابراین، نسلی جدید از جوانان ظاهر شدند که به دور از نظریه پردازی و با ابتکار شیوه‌های مبارزه نوین، رهبری قیام‌های مردمی را به عهده گرفتند و باعث حیرت نخبگان سیاسی رژیم و مخالفان به‌ویژه در روزهای نخست این فعالیت‌ها شدند؛ این نسل جدید انقلابی برخاسته از فضایی مردمی، به دور از ایدئولوژی‌ها بود که از برجسته‌ترین ویژگی این نسل، میهن‌گرایی بدون تعصب و تندروی را می‌توان برشمرد (شعبان، ۲۰۱۱:۶۵).

نتیجه‌گیری

این مقاله درصدد پاسخ‌دادن به این پرسش بود که «چگونه آسیب‌پذیری‌های دولت حسنی مبارک به بسیج انقلابی منجر شد؟» برای پاسخ به این پرسش از نظریات دولت‌محوری استفاده شد. براساس نظریات دولت‌محوری در تبیین آسیب‌پذیری دولت‌ها می‌توان عواملی مانند «استقلال دولت از طبقات اجتماعی (جامعه مدنی)، ضعف توانایی دولت در سیاست‌گذاری‌ها، انحصارطلبی دولت و پشتیبانی از تنظیم‌های اجتماعی - اقتصادی غیرمردمی، خشونت ناسنجیده و کم‌توان دولت ضد بسیج گروه‌ها را برشمرد؛ بر همین اساس در این مقاله به‌منظور تبیین آسیب‌پذیری دولت حسنی مبارک، به بررسی عواملی نظیر «استقلال دولت شبه‌رانتیه مبارک از طبقات اجتماعی (جامعه مدنی)، مدیریت و سیاست‌گذاری دولت مبارک، انحصارطلبی دولت و خشونت ناسنجیده دولت مبارک ضد بسیج مردمی» پرداخته شده‌است. نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهند که ۱- دولت مبارک، دولتی شبه‌رانتیه بود. درآمدهای حاصل از صنعت گردشگری و کمک‌های دریافتی از کشورهای غربی، دولت را قادر ساخت تا از طریق پایین نگه‌داشتن مالیات‌ها، تأمین منافع برای حامی‌پروری، جلوگیری از شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی و سیاسی مستقل و نیز تدارک گسترده ابزار سرکوب، «فشارهای مردم‌سالارانه و آزادی‌خواهانه» را دفع‌کند. استقلال مالی و قدرت سیاسی دولت باعث شد دولت

به‌طور فزاینده‌ای از طبقات اجتماعی به‌خصوص جامعه مدنی فاصله‌بگیرد و به‌طور مستقل و جداگانه عمل کند و همین امر باعث ایجاد ستیز میان جامعه مدنی و دولت شبه‌رانتی شد؛ بنابراین یکی از عوامل تأثیرگذار بر آسیب‌پذیری دولت مبارک، استقلال دولت شبه‌رانتی مبارک از جامعه مدنی بود؛ ۲- دولت به دلیل ناکارآمدی، سیاست‌هایی نادرست را اتخاذ می‌کرد که درنهایت آن را به بحران‌های سیاسی و آسیب‌پذیری می‌کشاند؛ اتخاذ سیاست اصلاحات ارضی یکی از سیاست‌های ناکارآمد، در دولت مبارک بود.

همان‌طورکه در مدل ترکیبی نظریات دولت‌محوری آمده، یکی از عوامل مؤثر بر رخداد بسیج انقلابی در مصر، رابطه یک‌سویه دولت با جامعه مدنی است. براساس مباحث مطرح‌شده، در دوران حکومت مبارک، رابطه میان دولت و جامعه مدنی، نامتوازن، نامناسب، غیرقابل رشد و یک‌طرفه بود؛ به‌طوری‌که دولت فاقد ابتدایی‌ترین سطح زمینه‌های لازم برای گسترش مردم‌سالاری و مشارکت مردمی بود و نسبت به جامعه و مردم مسئولیتی احساس نمی‌کرد. استقلال مالی دولت از جامعه، این امکان را فراهم‌ساخت تا بتواند سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی گوناگون را بدون توجه به رضایت اجتماعی تعقیب کند؛ همین مسئله باعث شد تا میان عملکرد دولت و جامعه مدنی، تضاد به‌وجودآید. به‌گونه‌ای که عملکرد دولت، موجب پیدایش بی‌اعتمادی مردم به حکومت شد؛ همچنین میان خواست‌ها و گرایش‌های منفی مقام‌های دولتی و خواست‌ها و گرایش‌های جامعه مدنی، نوعی ستیز به‌وجودآمد. طبقات اجتماعی جامعه، به دلیل نادیده‌انگاشتن حقوق و مطالبات اجتماعی آنان به اعتراض‌هایی گسترده دست‌زدند و ضد سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت برانگیختند.

ضعف توانایی دولت در سیاست‌گذاری‌ها، یکی دیگر از عوامل مؤثر بر رخداد بسیج انقلابی مصر است. مبارک برای گسترش قدرت خویش به ارکان کشور، موفق شده‌بود آخرین تصمیم‌گیرنده سیاست داخلی و خارجی مصر باشد. او برای انجام هرچه بهتر مقاصد خویش، از ترفند قدیمی «تفرقه‌بینداز و حکومت کن» برای هدایت امور کشور به‌خوبی بهره‌جست. هدف اصلی مبارک، جلوگیری از ایجاد ائتلاف نخبگان کشور ضد وی بود. مبارک از دستگاه عظیم و گسترده دولت برای حفظ و تثبیت حکومت خود استفاده می‌کرد و تمامی کوشش خود را به‌کاربرد تا با گسترش و تقویت ماشین دولت به مسائل گسترده و پیچیده یک جامعه پرتلاطم و متغیر از آن طریق و بر آن شالوده پاسخ‌گوید؛ اما سرانجام نهادها و سازمان‌های دولتی با آن گستره بی‌حد و مرزی که پیدا کرده‌بودند،

خود به تشدید تضادهای ریشه‌دار و لاینحلی که سراسر جامعه را در کام خود فروبرده بود، کمک کردند و به عاملی برای فروپاشی حکومت وی تبدیل شدند. ضعف توانایی دولت در مدیریت و سیاست‌گذاری، باعث ایجاد نارضایتی‌های جمعی شد. به گونه‌ای که یکی از علل نارضایتی مردم و برانگیختن خشم آنان از رژیم مبارک، مدیریت نادرست و سیاست‌گذاری‌های وابسته به امپریالیسم جهانی بود.

یکی دیگر از علل تأثیرگذار بر ایجاد بحران سیاسی در دوران حکومت مبارک، اعمال انحصارطلبانه دولت و پشتیبانی از تنظیم‌های اجتماعی - اقتصادی غیرمردمی بود. مبارک برای ایجاد تمرکز قدرت خود، همواره نهادهای مردم‌سالارانه را سرکوب می‌کرد؛ به طوری که تنها حلقه‌ای کوچک از نزدیکان مورد اعتماد رئیس‌جمهور در سیاست‌گذاری و تصمیم‌های دولتی نقش داشتند. در دولت مبارک، توجهی به جلب رضایت طبقات مختلف اجتماعی نشان داده نمی‌شد و در رهبری و اداره سازمان‌ها و ادارات دولتی نیز مانند دیگر نهادهای تصمیم‌گیری به این مسئله بی‌اعتنایی می‌شد؛ بر همین اساس، هر قدر سازمان‌های دولتی، گسترش و تمرکزی بیشتر پیدامی‌کردند و در زندگی مردم، دخالت خودسرانه بیشتری می‌شد، تنفر و جدایی مردم از مأموران دولتی فزونی می‌یافت؛ انحصارطلبی دولت مبارک و همچنین پشتیبانی او از تنظیم‌های اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای بود که هیچ بخشی از جامعه مصر نمی‌توانست بدون شریک کردن دولت، به اقدام اقتصادی عمده‌ای دست‌بزند؛ در واقع، هیچ‌یک از گروه‌های اقتصادی کشور، قدرتی مستقل از دولت مبارک نداشتند. رژیم مبارک برای پیشبرد اهداف خود به خصوص مشروعیت‌بخشی به حکومت خویش از برخی از طبقات به خصوص ارتش، حمایت و پشتیبانی می‌کرد و آنها را از هزینه‌های دولتی بهره‌مند می‌ساخت؛ بسیاری از طبقات از این هزینه‌ها محروم می‌ماندند؛ همین مسئله باعث نارضایتی بسیاری از گروه‌های اجتماعی جامعه نسبت به انحصارطلبی دولت در زمینه‌های اقتصادی - سیاسی و توزیع ناعادلانه هزینه‌های مصرفی شد.

خسونت ناسنجیده و کم‌توان دولت، ضد بسیج گروه‌ها نیز یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر وقوع بسیج انقلابی در مصر بود. در دوران پیش از بسیج انقلابی ژانویه ۲۰۱۱، با وجود کنترل‌های شدید نیروهای نظامی، نارضایتی‌ها ضد حکومت، افزایش یافت و آثار تزلزل در رژیم نمایان شد. مبارک در طول دوران حکومت خود با چالش‌هایی مواجه می‌شد که برای ازمیان بردن این چالش‌ها سیاست‌های خود را تغییر می‌داد اما این تغییرها نه تنها باعث کاهش مشکلات نمی‌شدند بلکه نارضایتی اقشار

مختلف جامعه را برمی‌انگیختند. وی برای ایجاد تغییرهای سیاسی خود به سرکوب مخالفان می‌پرداخت. در سال‌های پایانی حکومت مبارک در شرایطی که به دلیل تشدید تناقض‌های اجتماعی-سیاسی، طبقات مختلف جامعه رودرروی رژیم قرار گرفتند، سازمان‌های دولتی و ارتش که عمده‌ترین تکیه‌گاه و ابزار حاکمیت مبارک به‌شمار می‌رفتند، نتوانستند جنبش مردم را سرکوب و متلاشی‌کنند و همین مسئله باعث شد تا دولت نتواند با ایجاد خشونت، اعتراض‌های مخالفان خود را سرکوب کند و مخالفان رژیم که از گروه‌های مختلف جامعه به‌خصوص قشر تحصیل‌کرده و جوانان تشکیل می‌شدند با اتکا به آرمان‌های انقلابی خود در مقابل سرکوبگری‌های رژیم ایستادگی کنند و با اتحاد و همدلی و تشکیل بسیج سیاسی، پایه‌های حکومت مبارک را سست و سرنگون‌سازند.

در آخر نیز باید یادآوری کرد که هیچ‌یک از این عوامل به‌تنهایی نمی‌توانست در وقوع بسیج انقلابی، مؤثر باشد بلکه وجود همه این عوامل در کنار هم توانستند در ایجاد بسیج انقلابی در انقلاب مصر، مؤثر باشد.

فهرست منابع

۱- منابع فارسی و عربی

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله و مینا رسولی (۱۳۹۰)؛ «کالبدشکافی جنبش مصر»، *دانشنامه*؛ ش ۸۰.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۰)؛ «گذار مصر از رژیم اقتدارگرا؛ عوامل و زمینه‌ها»، *فصلنامه روابط خارجی*؛ سال سوم. ش ۴.
- المدینی، توفیق (۲۰۱۱)؛ «ربیع الثورات الیدمقراطیه العربیه»، *المستقبل العربی*؛ العدد ۳۸۶.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۶)؛ «چهارچوبی مفهومی برای فهم تحولات سیاسی مصر»، *پژوهش حقوق و سیاست*؛ سال نهم، ش ۲۲.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)؛ *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*؛ تهران: نشر نی.
- چاندوک، نیرا (۱۳۷۷)؛ *جامعه مدنی و دولت: کاوش‌هایی در نظریه سیاسی*؛ ترجمه فریدون فاطمی

- و وحید بزرگی؛ تهران: نشر مرکز.
- حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۷)؛ «مشکلات اقتصادی و چشم‌انداز بی‌ثباتی سیاسی در مصر»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*؛ سال پانزدهم. ش ۵۴ و ۵۵.
- ----- (۱۳۸۹)؛ «جهانی‌شدن و مناسبات دولت-جامعه در مصر»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*؛ سال دوم، ش ۷.
- دوتوکویل، الکسی (۱۳۷۸)؛ «نظام حکومتی قدیم و انقلاب فرانسه»، در کتاب *کوزر و روزنبرگ، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*؛ ترجمه: فرهنگ ارشاد؛ تهران: نشر نی.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۸۹)؛ «تحلیل ساختاری و کنش‌گرا بر چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر (از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱)»، *فصلنامه روابط خارجی*؛ سال سوم، ش ۲، ص ۱۰۵ تا ۱۳۱.
- شریعتی، شهروز (۱۳۸۶)؛ «چیستی و کاستی نظریه دولت رانتیر»، *راهبرد یاس*؛ ش ۱۱.
- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹)؛ *نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی*؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- شعبان، عبدالحسین (۲۰۱۱)؛ «تونس مصر اسئله ما بعد الانتفاضه»، *المستقبل العربی*؛ العدد ۳۸۵.
- صالحی، سید جواد، عباس فرح‌بخش و ایوب فرج‌زاده (۱۳۹۱)؛ «طبقه متوسط جدید و چالش‌های سیاسی حکومت مصر از دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۱ میلادی»، *فصلنامه مطالعات جهان اسلام*؛ سال اول، ش ۱.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰)؛ *طبقات اجتماعی و رژیم شاه*؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- قبانچی، جاک اُ (۲۰۱۱)؛ *لماذا فاجأتنا انتفاضا تونس و مصر؟* مقاربه سوسیولوجیه. اضات. العدد ۱۴، الربیع العربی... الی أين؟ افق جدید للتغییر الیدیموقراطی. عبدالاله بلقزیز؛ سلسله کتب المستقل العربی (۶۳)؛ بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه.
- قزوینی حائری، یاسر (۱۳۹۰)؛ *سونامی در جهان عرب*؛ تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کریم‌نیا، حمید (۱۳۸۸)؛ «موقعیت مصر در مواجهه با سنت و لیبرالیسم»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*؛ ش ۱۹.

- کشاورز شکری، عباس (۱۳۸۲)؛ «تبيين انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه تدا اسکاچپول»، پژوهش‌نامه متین؛ ش ۱۹.
- ماضی، عبدالفتاح (۲۰۰۸)؛ «انتخابات ۲۰۰۵ الرئاسه فی مصر انتخابات بلادیمقراطیه و بلادیمقراطیه»، *العربیه للعلوم السیاسیه*؛ العدد ۱۸.
- مسعودنیا، حسین و ندا سعیدی حیزانی (۱۳۹۱)؛ «بررسی عوامل سقوط رژیم حسنی مبارک و چشم‌انداز تحولات کشور مصر»، *فصلنامه دانش سیاسی*؛ سال هفتم، ش ۱.
- مقدس، محمود و سیدحمدالله اکوانی (۱۳۹۱)؛ «انقلاب مصر: برآیند نظام الیگارشیک و توسعه نیافتگی»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*؛ ج ۱۹، ش ۷۱.
- نبوی، بهروز (۱۳۸۸)؛ *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم اجتماعی*؛ ج ۲۳، تهران: کتابخانه فروردین.
- نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۰)؛ «تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا: ریشه‌ها و پیامدهای متفاوت»، *فصلنامه روابط خارجی*؛ سال سوم، ش ۴.

۲- منابع انگلیسی

- Blaydes, Lisa. (2011). *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge University Press.
- Ehteshami, Anoushirvan & Murphy, Emma. (1996). "Transformation of the Corporatist State in the Middle East". *Third World Quarterly*. Vol. 17, No.4.
- Fahmy, Ninette S. (2002). *The Politics Of Egypt: State-Society Relationship*. London: Routledgecurzon.
- Goodwin, Jeff. (1988). "States and Revolutiones in the Third World: A Comparative Analysis". *Ph.D. disseration*, Harvard University.
- Harb, Imad. (2003). "The Egyptian Military in Politics: Disengagement or Accommodations?", *Middle East Journal*. Vol: 57, N. 2. PP. 371-377.
- Osman, Tarek. (2010). *Egypt on the Brink From Nasser to Mubarak*. Yale University Press.
- Scott, J., (1990), *A Matter of Record, Documentary Sources in Social Research*, Cambridge: Polity Press.

- Payne, G. and Payne, J., (2004), *Key Concepts in Social Research*, London: Sage Publications.
- Tibi, Bassam. (1984). "Political Freedom in Arab Societies". *Arab Studies Quarterly*. Vol. 6. No. 3.

۳- منابع الکترونیکی

- توفیق ابراهیم. حسنین (۲۰۱۱)؛ «ازمه نظام المصری التوازن بین السلطات و معطله الشرعیه»؛ برگرفته از پایگاه: www.aljazeera.net
- نافع، حسن (۲۰۰۵)؛ «خصائص نظام الحکم المصری من منظور علم سیاسیه»؛ برگرفته از پایگاه: www.aljazeera.net

Vulnerabilities of Hosni Mubarak Government and Revolutionary Mobilization in Egypt

Keshavarz Shokri, A. ^{1*}
Abedini Najafabadi, E. ²

Received on: 09/30/2014
Accepted on: 10/01/2015

Abstract

One of the most important political revolutions in the Middle East in recent years was public uprising of people and Hosni Mubarak's regime fall after three decades in Egypt. This paper studies vulnerabilities of his regime and its role in the revolutionary Mobilization. The main question is that how these vulnerabilities led to revolutionary Mobilization? Qualitative documentary analysis was used for answer to this question. Available documents including books, articles, and websites were surveyed and factors influencing vulnerabilities of Mubarak's regime and its role in revolutionary union were studied using government-oriented theories. Findings showed that independence of government from social classes, weakness and disability of the government in policy makings, restriction orientation of the government, and vulnerabilities resulted from the government's reforms totally were the main factors.

Keywords: Government's vulnerability, Revolutionary union in Egypt.

1*. Associate professor of political science Shahed University.

(Corresponding Author: keshavarz@shahed.ac.ir)

2 . M.A. student of Islamic revolution sociology, Shahed University.